

امنیت ملی و اشاعه‌ی هسته‌ای (با تأکید بر کره‌ی شمالی)

سجاد حیدری فرد^۱؛ مصطفی گودرزی^۲؛ محمد مزینی^۳

^۱دانش‌آموخته‌ی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران

^۲دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده‌ی روابط بین‌الملل

^۳دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

چکیده

اشاعه‌ی هسته‌ای از زمانی که ایالات متحده برای نخستین بار سلاح‌های هسته‌ای را تولید کرده و در اوت ۱۹۴۵ بر ضد ژاپن به کار برد، از موضوعات کلیدی حوزه‌ی امنیت بین‌الملل بوده است. چنین روندی پس از انعقاد معاهده‌ی منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۶۸)، در قالب اشاعه توسط «دولت‌های غیرهسته‌ای» تداوم یافت. به موازات چنین روندهایی، تلاش برای جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای نیز وجود داشته است. در ابتدا بخش قابل توجهی از راهکارهای نظریه‌پردازان و سیاستمداران به صورت تلاش‌های ناظر بر ایجاد رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه و ترتیبات چندجانبه ناظر بر کنترل صادرات سازمان‌دهی و تنظیم گردید. با این وجود، انتقاد وارده بر تلاش‌های یاد شده را باید غفلت از انگیزه‌ها و محرک‌های اشاعه‌ی هسته‌ای (بعد تقاضا) دانست. در پاسخ به معضل اخیر، اندیشمندان حوزه‌ی روابط و امنیت بین‌الملل مبادرت به پردازش نظریه‌های اشاعه هسته‌ای نموده‌اند. در همین ارتباط، در این پژوهش با استفاده از روش تبیینی تلاش می‌شود تا ضمن برجسته نمودن بحران هسته‌ای کره‌شمالی، به این پرسش پاسخ داده شود که «چه رابطه‌ای بین امنیت ملی و اشاعه‌ی هسته‌ای وجود دارد؟». با توجه به یافته‌های به دست آمده، به نظر می‌رسد «گرچه ممکن است برخی عامل اصلی گرایش کشورها (از جمله کره‌شمالی) به سلاح هسته‌ای را تهدیدات امنیتی خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی) تلقی کنند، اما فهم بهتر معمای اشاعه مستلزم "تبیین‌های چندعلتی" می‌باشد».

واژگان کلیدی: اشاعه‌ی هسته‌ای، نورتالیسم، سیاست بوروکراتیک، سازه‌انگاری، کره‌شمالی هسته‌ای.

مقدمه

اشاعه هسته‌ای، از زمان نخستین کاربردهای سلاح‌های هسته‌ای در اوت ۱۹۴۵، از موضوعات کلیدی امنیت بین‌الملل بوده است. ویژگی دوران جنگ سرد، هراس از وقوع جنگ هسته‌ای میان ابرقدرت‌ها بود، ولی این نگرانی هم وجود داشت که شمار فزاینده‌ای از دولت‌ها به سلاح‌های هسته‌ای دست یابند. اتحاد جماهیر شوروی، نخستین سلاح هسته‌ای خود را در ۱۹۴۹، انگلستان در ۱۹۵۲، فرانسه در ۱۹۶۰، و چین در ۱۹۶۴ آزمایش کرد. اینها به پنج دولت «شناخته‌شده» دارنده سلاح هسته‌ای معروفاند. همگام با اولین تحقیقات مربوط به امکان به‌کارگیری انرژی هسته‌ای در جهت ساخت سلاح، تلاش برای جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای نیز وجود داشته است. مهم‌ترین دستاورد چنین تلاش‌هایی را می‌توان معاهده عدم اشاعه هسته‌ای دانست. این معاهده که در سال ۱۹۶۸ منعقد شد و در سال ۱۹۷۰ قدرت اجرایی یافت، به بخش اصلی «رژیم بین‌المللی منع اشاعه» تبدیل شده و با موفقیت‌هایی نیز همراه بوده است. اما با وجود موفقیت کلی، رژیم عدم اشاعه از همان ابتدا با فشارها و نگرانی‌هایی مواجه بود؛ از جمله اینکه، هند در سال ۱۹۷۴ یک انفجار هسته‌ای «صلح‌آمیز» انجام داد؛ آرژانتین، برزیل، رومانی، تایوان، کره جنوبی، عراق و آفریقای جنوبی و برخی کشورهای دیگر هم گام‌هایی در جهت دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای برداشتند.

پایان جنگ سرد، گرچه از هراس وقوع جنگ هسته‌ای بین قدرت‌های بزرگ کاست، اما موجب توقف روند تلاش برای اشاعه سلاح‌های هسته‌ای نشده و همچنان شاهد تلاش در جهت کسب سلاح‌های هسته‌ای بودیم. از میان مهم‌ترین مواردی که در این برهه اعتبار رژیم عدم اشاعه را به چالش کشیدند، می‌توان به بحران‌های هسته‌ای اول و دوم کره شمالی در سال‌های اوایل دهه ۱۹۹۰ و سال‌های آغازین هزاره جدید و آزمایش‌های تسلیحاتی هند و پاکستان در ماه می ۱۹۹۸ اشاره کرد. در پاسخ به چنین معضله‌هایی، محققان و فعالان عرصه عدم اشاعه هسته‌ای به ارائه راهکارهایی به‌منظور ایجاد و تقویت رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه و ترتیبات چندجانبه کنترل صادرات پرداختند. اما انتقادی که به برخی از این راهکارها وارد است، عدم توجه به پیوند مسئله «چگونگی توقف اشاعه سلاح‌های هسته‌ای» با «چرایی گرایش کشورها به ساخت سلاح هسته‌ای» است؛ به عبارت دیگر، محققان و فعالان عرصه مذکور، دچار تعصب در رابطه با بُعد عرضه بوده و همواره سعی داشته‌اند رفتارها، فعالیت‌ها و انتقال فناوری و موادی که می‌توانند به کسب سلاح‌های هسته‌ای منجر شوند را مد نظر قرار دهند. این تعصب موجب غفلت از انگیزه‌ها و محرک‌های اشاعه هسته‌ای (یعنی، بُعد تقاضا) شده است. بر این اساس، به نظر رسید که پاسخ به مسئله چگونگی توقف اشاعه سلاح‌های هسته‌ای مستلزم پاسخ به مسئله‌ای اساسی‌تر است و آن اینکه: «چرا کشورها سلاح هسته‌ای می‌سازند؟».

در پاسخ به این مسئله اساسی‌تر، اندیشمندان و محققان حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی مبادرت به پردازش نظریه‌هایی نموده‌اند که هریک از آنها از منظری متفاوت در پی پاسخ به سؤال مذکور برآمدند. چالشی که اکنون پیش‌روی هر دانش‌پژوه امنیت بین‌الملل و اشاعه هسته‌ای می‌باشد، انتخاب کارآمدترین و مناسب‌ترین نظریه به منظور فهم مسئله مهم «اشاعه هسته‌ای» است. این امر مستلزم مقایسه بین نظریه‌های اشاعه هسته‌ای است که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های آن، کاربری نظریه‌ها برای تحلیل موارد واقعی اشاعه هسته‌ای است. در همین ارتباط، پرسش اصلی که این مقاله به دنبال پاسخ بدان است، این است که «چرا کشورها (کره شمالی) سلاح هسته‌ای می‌سازند؟». در راستای تحقق اهداف پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا با تشریح مبانی، پیش‌فرض‌ها و مفاهیم بنیادین برخی از مهم‌ترین نظریه‌های اشاعه هسته‌ای (بخش اول)، و به آزمون گذاردن آنها در برابر یک مورد اشاعه هسته‌ای، یعنی کره شمالی (بخش دوم)، ارزیابی خود را از مناسبت و کارآمدی این نظریه‌ها ارائه دهیم. بر این اساس، روش تحقیق در پژوهش حاضر، به صورت تبیینی و ابزار جمع‌آوری اطلاعات نیز از طریق منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

۱- چارچوب نظری

یکی از مسائل اساسی پیش‌روی هر دانش‌پژوه جدی روابط و امنیت بین‌الملل، انتخاب یک نظریه خوب است. اندیشمندان معیارهای مختلفی را برای یک نظریه خوب مطرح کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) نظریه خوب باید از لحاظ منطقی، یکپارچه بوده و سازگاری درونی داشته باشد. ب) نظریه خوب باید کامل باشد؛ به این معنا که ما را در مورد روابط علی دخیل، متخیر نگذارد. ج) نیاز سوم، قدرت تبیینی است؛ به این معنا که توانایی توضیح پدیده‌هایی را داشته باشد که در غیر این صورت مبهم به نظر می‌رسند. د) پدیده‌های مهمی را تبیین کند که احتمال می‌رود بر سرنوشت بسیاری از انسان‌ها تأثیر گذارند. و) نظریه، وقتی ارزشمندتر است که به روشنی بیان شود و دارای زبان گنگ و مبهم نباشد (Walt, 2005: 26-28). ه) معیار مهم دیگری که برای ارزیابی و مقایسه نظریه‌ها مطرح می‌شود، مناسبت با

¹ Nuclear Nonproliferation Treaty (NPT)
² International Nonproliferation Regime
³ Multilateral Export Control Regimes

سیاستگذاری است؛ به این معنی که ژرف کاوی‌های محققانه باید بتواند چنان با سیاست ربط داشته باشد که کارگزار اجرایی را قادر سازد تا مسائل فراویش را درک کند (گارنت، ۱۳۸۸: ۸۴). یکی از ابزارهای سنجش این معیار در نظریه‌های روابط و امنیت بین‌الملل، مطالعات موردی در دنیای واقعی است. از این‌رو، در این پژوهش سعی می‌شود با ارزیابی نظریه‌های اشاعه هسته‌ای در برابر مورد کره شمالی، مناسبت و کارآمدی آنها مورد سنجش قرار گیرد. در این ارتباط، سه نظریه نورنالیسم، سیاست بوروکراتیک و سازه‌نگاری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱ نورنالیسم به مثابه نظریه اشاعه هسته‌ای

بی‌تردید رنالیسم^۴ یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین نظریه‌های روابط و امنیت بین‌الملل است. برخی علت این اهمیت و کاربرد فراوان را ناشی از نزدیکی این نظریه به خرد متعارف^۵ در مورد عملکرد سیاستمداران و کنشگران عرصه بین‌المللی می‌دانند. با توجه به گستردگی خانواده رنالیسم نباید انتظار ارائه تحلیلی واحد در مورد موضوع مهمی چون اشاعه هسته‌ای را داشت. با وجود این، به نظر می‌رسد عضوی از خانواده رنالیسم که بیش از بقیه به تبیین اشاعه هسته‌ای پرداخته است، نورنالیسم (و به‌ویژه قرائت والتزی آن) است. والتز نظام‌ها را تشکیل‌یافته از یک ساختار و واحدهای در حال تعاملشان^۶ می‌داند. ساختارهای سیاسی، سه عنصر یا رکن دارند: یک اصل نظم‌دهنده^۸ (آنارشیک یا سلسله-مراتبی)، سرشت واحدها^۹ (با کارویژه‌های مشابه یا متفاوت)، و توزیع توانمندی‌ها. والتز، دو عنصر ساختار نظام بین‌الملل را ثابت می‌داند؛ بر این اساس، تنها متغیر ساختاری، توزیع توانمندی‌هاست که از این نظر هم تفاوت اصلی میان نظام‌های چندقطبی و دوقطبی وجود دارد (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۴۸).

مطابق نظریه نورنالیسم، دولت‌ها در یک نظام بین‌الملل آنارشیک به سر می‌برند و از این‌رو باید برای حفظ امنیت ملی و حاکمیت خود، متکی به خودیاری^{۱۰} باشند. به خاطر قدرت تخریبی زیاد سلاح‌های هسته‌ای، هر دولتی که درصدد حفظ امنیت ملی خود است، باید در برابر هر دولت رقیبی که سلاح هسته‌ای می‌سازد، از طریق دسترسی به بازدارندگی هسته‌ای، دست به موازنه بزند (Sagan, 1996/7: 57). در همین ارتباط، والتز استدلال می‌کند که دولت‌ها دو گزینه اساسی برای کسب قدرت و توانمندی دفاع دارند. اول، موازنه بیرونی^{۱۱} است - تشکیل اتحاد با سایر دولت‌ها، و از این طریق قادر شدن دولت به کمک گرفتن از منابع سایر دولت‌ها. دوم، موازنه درونی^{۱۲} است - افزایش توانمندی اقتصادی خود دولت و ساختن نیروهای نظامی بزرگتر و یا بهتر (Collins, 2010: 21-22). یکی از راه‌های تحلیل اشاعه هسته‌ای نیز همین تقسیم بین این دو نوع موازنه است.

والتز بر آن است که دولت‌ها به یک یا چند دلیل از دلایل هفتگانه اصلی زیر، خواهان سلاح‌های هسته‌ای می‌باشند: اول اینکه، قدرت‌های بزرگ معمولاً از طریق تأسی به آنهایی که سلاح‌های جدید را ارائه کرده‌اند، همواره به سلاح‌های سایر قدرت‌های بزرگ واکنش نشان می‌دهند؛ دوم اینکه، یک دولت ممکن است سلاح‌های هسته‌ای را به دلیل این ترس بخواهد که اگر قدرت بزرگ دیگری حمله کند، قدرت بزرگ متحدش تلافی نکند؛ سوم اینکه، یک کشور بدون متحدان هسته‌ای، اگر برخی از دشمنانش دارای سلاح هسته‌ای باشند، سلاح‌های هسته‌ای را هر چه بیشتر خواهد خواست؛ چهارم اینکه، یک کشور ممکن است سلاح‌های هسته‌ای را به این خاطر بخواهد که در ترس از توان متعارف حال یا آینده دشمنانش زندگی می‌کند؛ پنجم اینکه، برای برخی کشورها، سلاح‌های هسته‌ای بدیل امن‌تر و ارزان‌تری برای شرکت در مسابقه‌های تسلیحاتی متعارف از نظر اقتصادی کمرشکن و از نظر نظامی خطرناک هستند. سلاح‌های هسته‌ای، وعده امنیت و استقلال به هزینه قابل پرداخت را می‌دهند؛ ششم اینکه، به نظر می‌رسد که برخی کشورها سلاح‌های هسته‌ای را برای اهداف تهاجمی می‌خواهند. اما این، انگیزه نامحتمل است؛ هفتم اینکه، ممکن است یک کشور با ساخت سلاح هسته‌ای امید به ارتقاء جایگاه بین‌المللی‌اش داشته باشد. گرچه ممکن است کشورها به واسطه سلاح هسته‌ای از منزلتی برخوردار شوند و حتی از آن سود برند، اما آرزوی جلب توجه و اعتبار انگیزه ناچیزی است. دغدغه‌های امنیتی دولت‌های ضعیف‌تر بیش از آن جدی هستند که به آنها اجازه دهند اهمیت زیادی برای اعتبار احتمالی برآمده از سلاح‌های هسته‌ای قائل باشند (Waltz, 1995: 5-6).

-
- . Realism⁴
 - . Common sense⁵
 - . structure⁶
 - . Interacting units⁷
 - . Ordering principle⁸
 - . Character of the units⁹
 - . Distribution of capabilities^۱
 - . Self-help^۱
 - . External balancing^۱
 - . Internal balancing^۱

در مجموع، هم قطعیت برآیندهای ویرانگر و هم نامناسب بودن سلاح‌های هسته‌ای برای اهداف تهاجمی، والتز را قانع کرده است که دولت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای، سطحی از امنیت مطلق^{۱۴} را کسب کرده‌اند و از این رو، یک جهان هسته‌ای در بین قدرت‌های بزرگ صلح‌آمیز خواهد بود. در واقع، تأثیر این سلاح‌ها آن قدر قوی است که نیاز به حتی همگامی با رقبا را برای یک [دولت] به هر تعبیر مقایسه‌ای از بین می‌برند. همان‌گونه که والتز قویاً استدلال می‌کند نسل‌های جدید سلاح‌های هسته‌ای، نسل قدیم سلاح‌ها را منسوخ نمی‌کنند. والتز می‌نویسد این منجر به کاهش نیاز به گسترش بودجه‌های دفاعی فراسوی آن چیزی می‌شود که برای حفظ نیروی بازدارنده حدقلی ضروری، لازم است. نسبتاً روشن است که از دیدگاه والتزی، بازدارندگی هسته‌ای^{۱۵} حتی وقتی در تنها یک نیروی هسته‌ای کوچک مجسم شود، قدرتمند است (Roth, 2007: 374).

۱-۲ سیاست بوروکراتیک به مثابه نظریه اشاعه هسته‌ای

یکی از نقدهای جدی وارد بر نظریه‌های ساختاری جریان اصلی^{۱۶} روابط و امنیت بین‌الملل، عدم توجه کافی به عرصه سیاست داخلی بود. این نارسایی که به‌ویژه با فروپاشی نظام دوقطبی آشکار گردید، برخی از محققان را به پردازش نظریه‌هایی با تمرکز بر عرصه سیاست داخلی ترغیب نمود. تنظیم و ارائه نظریه سیاست بوروکراتیک را نیز باید به موازات چنین روندی مورد توجه قرار داد. نظریه سیاست بوروکراتیک، سیاست خارجی را بر حسب مجموعه‌ای از سازمان‌های بوروکراتیک و بزرگ و کنشگران سیاسی تبیین می‌کند. سازمان‌های بوروکراتیک و بزرگ از دو جهت مربوط به سیاست خارجی هستند. اول اینکه، آنها برونادهایی را تولید می‌کنند که ساختار شرايطی را که در آن سیاستگذاران تصمیم‌گیری می‌کنند، تعیین می‌کنند. این بروندها شامل موارد زیر است: اطلاعاتی که بوروکراسی‌ها در اختیار حکومت‌ها می‌گذارند؛ بدیل‌های سیاست خارجی که برای انتخاب از بین آنها به حکومت ارائه می‌شود؛ رویه‌های استاندارد عملیات^{۱۷} که به اینکه چگونه تصمیمات سیاست خارجی در نهایت اجرا می‌شوند، شکل می‌دهند. دوم اینکه، بوروکراسی‌ها مایل‌اند نگرش‌های مشترک و تصاویر مشترک را توسعه دهند. این تصاویر و نگرش‌های متعارف، در چارچوب‌دهی به چگونگی تلقی سیاستگذاران خارجی از رویداد یا موضوع سیاست خارجی خاص، نقش ایفا می‌کنند. بوروکراسی‌ها اغلب منشور نگرش‌های مشترک و تصاویر مشترکشان را برای مطالعه پیامدهای یک رویداد سیاست خارجی برای سیاستگذاری به کار خواهند گرفت. برای مثال، به هنگام بررسی موضوعی امنیتی، خزانه‌داری تمایل دارد بر پیامدهای بودجه‌ای و وزارت دفاع بر پیامدهای امنیت ملی تمرکز کند، در حالی که وزارت خارجه به قوی‌ترین احتمال بر پیامدهای سیاسی بین‌المللی و دیپلماتیک تمرکز می‌کند (Alden & Aran, 2012: 32-33).

از این دیدگاه اذعان می‌شود که تهدیدات امنیتی در نظام بین‌الملل وجود دارند. اما، فرض نمی‌شود که این تهدیدات تنها انگیزه کسب تسلیحات هسته‌ای هستند بلکه «صرفاً پنجره‌های فرصتی [هستند] که از طریق آنها منافع بلوکی [جناحی] می‌توانند افزایش یابند». این دیدگاه، دولت‌ها را دارای «اهداف چندگانه و اینکه این اهداف سیاست‌های خارجی و داخلی را به شکل تفکیک‌ناپذیر پیوند می‌دهند» در نظر می‌گیرد. اهداف از طریق مبارزات بین افراد و سازمان‌های رقیب تعیین می‌شوند که «به سادگی ابزار دست مقامات سطح بالاتر نیستند بلکه گروه‌هایی از کنشگران و خرده واحدهای رقیب و منفعت‌جو هستند» که فشار می‌آورند تا منافعشان را در دستورکار داخلی بازنمایی کنند (Waltz & Sagan, 2003: 13-14). مطابق این تحلیل، دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای چه به منافع ملی یک دولت خدمت کند چه نکند، احتمالاً به منافع سیاسی یا بوروکراتیک بلوکی [جناحی] حداقل برخی کنشگران منفرد درون دولت خدمت می‌کند. سه نوع کنشگر عموماً در مطالعات موردی تاریخی اشاعه نمایان هستند: تأسیسات انرژی هسته‌ای دولت (که شامل مقامات آزمایشگاه‌های دولتی و نیز تأسیسات راکتور غیرنظامی می‌شود)؛ واحدهای مهم درون ارتش حرفه‌ای (اغلب در نیروی هوایی، گرچه برخی اوقات در بوروکراسی‌های نیروی دریایی ذینفع در رانش هسته‌ای)؛ و سیاستمداران دولت‌هایی که در آنها، احزاب منفرد یا توده مردم قویاً طرفدار کسب تسلیحات هسته‌ای هستند (Sagan, 1996: 63-64).

۱-۳ سازه‌انگاری به مثابه نظریه اشاعه هسته‌ای

اگرچه نمی‌توان سازه‌انگاری^{۱۸} را به‌عنوان نظریه‌ای یکپارچه و فاقد اختلافات درونی در نظر گرفت، اما به‌طور کلی می‌توان پیشفرض‌های زیر را به‌عنوان پیشفرض‌های اصلی سازه‌انگاری در نظر گرفت. نخست اینکه مطابق نظر سازه‌انگاران، نظام بین‌الملل «مجموعه‌ای از ایده‌ها و اندیشه‌ها و نظامی از هنجارها است که در زمان و مکان خاصی توسط مردم خاصی نظم و ترتیب یافته است». کارگزاران انسانی، واقعیت اجتماعی را

^۱ Absolute security

^۲ Nuclear Deterrence

^۳ mainstream

^۴ Standard operating procedures (SOPs)

^۵ Constructivism

برمی سازند و آن را براساس اعمال روزانه شان بازتولید می کنند. افزون بر این، سازه‌انگاران استدلال می کنند که کارگزاران، مستقل از محیط اجتماعی شان وجود ندارند. بدین ترتیب، منافع دولت از محیطی بر می خیزد که دولت‌ها در آن عمل می کنند و درون‌زای تعامل دولت‌ها با محیط شان هستند. جهان اجتماعی شامل اندیشه‌ها، باورها، ایده‌ها، مفاهیم، زبان‌ها، گفتمان‌ها، نشانه‌ها و علائم است. مردم، جهان اجتماعی را می سازند، که در اذهان مردم معنادار است. سازه‌انگاران بر اهمیت ساختارهای معنایی^۱ یا هنجاری به‌علاوه ساختارهای مادی در تعریف معنا و هویت یک فرد تأکید می کنند. مطابق نظر سازه‌انگاران، انسان‌ها محیط مادی را تفسیر می کنند. به‌علاوه، سازه‌انگاران بر باورهای بین‌الذهانی^۲ نظیر ایده‌ها، برداشت‌ها و پیشفرض‌ها تأکید می کنند. در نهایت، از منظر سازه‌انگاری، باورهای مشترک و هنجارها، هویت‌ها و منافع کنشگر را می سازند. سازه‌انگاران بر هویت‌ها و منافع اجتماعی کنشگران تمرکز می کنند. هویت‌ها و منافع اجتماعی ثابت نیستند بلکه نسبی و رابطه‌ای^۳ هستند. منافع بر هویت‌های اجتماعی کنشگران مبتنی هستند (Karacasulu & Uzgoren, 2007: 32-33).

با وجود چنین پیشفرض‌هایی، سازه‌انگاری بر هنجارهای مربوط به کسب تسلیحات تمرکز می کند و تصمیمات هسته‌ای را دارای کارکردهای نمادین مهمی می بیند - هم به هویت یک دولت شکل می دهند و هم آن را بازتاب می دهند. مطابق این دیدگاه، رفتار دولت نه توسط محاسبات خشک رهبران در مورد منافع امنیت ملی یا منافع بوروکراتیک بلوکی [جناحی] آنها، بلکه بیشتر از طریق باورهای مشترک و هنجارهای عمیق‌تر در این مورد تعیین می شود که چه کنش‌هایی در روابط بین‌الملل مشروع و مناسب هستند. از این دیدگاه جامعه‌شناختی، سازمان‌های نظامی و تسلیحات آنها می توانند به‌عنوان مجری کارکردهایی شبیه به کارکردهای پرچم، خطوط هوایی، و تیم‌های المپیک به تصویر کشیده شوند: آنها بخشی از چیزی هستند که دولت‌های مدرن معتقدند باید داشته باشند تا دولت مدرن و مشروع باشند. این شباهت‌ها محصول منطق کارکردی نیستند (کنش‌های طراحی شده برای خدمت به یا اهداف بین‌المللی یا اهداف داخلی)؛ آنها محصول باورهای مشترک در این مورد هستند که رفتار مدرن و مشروع چیست (Sagan, 1996: 73-74).

کارستن فری، که از منظر سازه‌انگاری به اشاعه هسته‌ای می نگرد، با پذیرش تعریف هنجارها به‌عنوان «تجویز یا تحریم رفتار» برای یک هویت معین^۴، ریشه هنجارهای هوادار کسب سلاح‌های هسته‌ای را در دو الگوی بنیادین می بیند؛ اولی، چیزی است که او آرزوی مصونیت می نامد و دومی، نیاز به پرستیژ (Frey, 2006: 5). تذکر این نکته مهم است که آرزوی مصونیت که یک دولت ممکن است از طریق کسب سلاح‌های هسته‌ای در پی تأمین آن باشد، معادل امنیت‌جویی نیست. البته، هم دلالت بر آرزوی دولت برای حفظ خود در پاسخ به ناامنی متصور دارد و هم آرزوی دولت برای انجام این کار به‌صورت مستقل. آن دلالت بر هر دو بعد دارد: حس امنیت و حاکمیت. احتمال اینکه دولت‌ها، سلاح هسته‌ای بخواهند زیاد است اگر الف) آنها حس قریب‌الوقوع ناامنی داشته باشند، ب) تمایل هنجاری‌شان به سیاست خارجی مستقل و «حاکمیتی» باشد، و پ) آنها یک برداشت مشخص از قدرت بالقوه نسبی ملت نشان دهند.

همان‌گونه که بریتو و اینتریلیگیتور می گویند: «تنها، روش‌های معدودی وجود دارند که از طریق آنها دولت‌ها می توانند توجه جهان را جلب کنند: یکی، اهمیت اقتصادی است، شامل مالکیت منابع نفتی؛ دیگری، اهمیت ژئواستراتژیک است؛ و سومی، تملک سلاح‌های هسته‌ای است. برخی کشورها ممکن است به این نتیجه برسند که در غیاب سایر روش‌ها، تنها روش برای جدی تلقی شدن، کسب سلاح‌های هسته‌ای است». از این‌رو، ممکن است دولت‌ها سلاح‌های هسته‌ای را به‌عنوان نماد مدرنیته و مشروعیت در نظام بین‌الملل ببینند؛ نمادهایی که «پیام‌های اساسی را به دیگران منتقل می کنند، پیام‌هایی که دلالت بر نوع ویژه‌ای از سلطه و تبعیت دارند»، و قوه اعطای حس «قوی‌تر، مناسب‌تر و محترم‌تر بودن» را به دولت‌ها دارند (Kolisnyk, 2010: 22).

تمایل هنجاری یک کشور به سلاح‌های هسته‌ای ریشه در هویت جامعه آن هم دارد. مفهوم هویت در بستر گزینش‌های سیاست خارجی، ایده یک جامعه در مورد آنچه کشور در مقایسه با سایر دولت‌ها مظهر آن در جهان است را بازتاب می دهد. این مفهوم هویت تطبیقی تعیین می کند که آیا یک کشور موضع خود را در رده‌بندی متصور منزلت بین‌المللی، رقابتی‌تر یا همسازتر، گوشه‌گیر یا مشمول، بالا یا پایین می بیند. مفهوم هویت به هنجارها به‌عنوان الگوهای رفتاری تعیین‌کننده گزینش‌های سیاست خارجی و هسته‌ای تبدیل می شود. رابطه بین هویت ملی و سیاست خارجی دولت‌ها توسط تعدادی از محققان در حوزه روابط بین‌الملل تشخیص داده شده است، اما تنها معدودی از مطالعات، تحلیل عمیقی از رابطه بین برداشت‌ها از هویت ملی و رفتار دولت‌ها ارائه می دهند. از دیدگاه سازه‌انگاران، منافع و ترجیحات دولت‌ها توسط برداشت‌ها از هویت ملی شکل می گیرند. مطابق نظر سیدمن، هویت «دارایی غیرمنقول یک دولت را تعریف می کند» (Levornik, 2011: 16-17). بنابراین، هویت ملی می تواند انتخاب‌های سیاست خارجی دولت را محدود کند یا به آن مشروعیت دهد. یک مطالعه سیاست‌های هسته‌ای دولت‌ها باید بررسی کند که چگونه این سیاست‌ها تحت تأثیر برداشت‌ها از هویت ملی، نقش‌ها و تصاویر دولت (علاوه بر ملاحظات راهبردی و

^۱ ideational^۲ intersubjective beliefs^۳ Relational

اقتصادی) قرار می‌گیرند. هویت ملی یک دولت مرکب از تاریخ مردم، فرهنگ، خاطرات جمعی، گفتمان‌های مشترک، روایت‌ها و افسانه‌هاست. از سوی دیگر، هویت یک دولت از طریق تعامل آن با سایر دولت‌ها در جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد.

۲- مطالعه موردی: کاربری نظریه‌های اشاعه هسته‌ای در ارتباط با کره شمالی

چنان‌چه اشاره شد، یکی از ابزارهای سنجش مناسبت و کارآمدی نظریه‌های روابط و امنیت بین‌الملل، مطالعات موردی در دنیای واقعی است. در ادامه بحث به منظور تحقق اهداف این پژوهش سعی می‌شود با ارزیابی نظریه‌های اشاعه هسته‌ای در برابر مورد کره شمالی، مناسبت و کارآمدی نظریه‌های مزبور مورد سنجش قرار گیرد. در این راستا، پرسش‌های زیر مورد توجه قرار می‌گیرد: الف) چگونه تهدیدات امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی بر تصمیمات هسته‌ای کره شمالی تأثیر می‌گذارد؟ ب) تأثیر عوامل سطح واحد بر رویکرد کره شمالی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای چگونه است؟ ج) چگونه عوامل معنایی نظیر هویت، فرهنگ و هنجارها بر تصمیم کره شمالی به کسب سلاح هسته‌ای تأثیر می‌گذارد؟

۲-۱ نورئالیسم و کره شمالی هسته‌ای

مطابق نظریه نورئالیسم، انگیزه‌های امنیتی اصلی کره شمالی برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای مشتمل بر موارد زیر است:

۲-۱-۱ تهدیدات متعارف و هسته‌ای به همراه درجات متفاوتی از تجاوز سیاسی - نظامی ایالات متحده

کره شمالی در طول حیات سیاسی خود همواره در معرض تهدیدات ایالات متحده آمریکا بوده است. نشانه‌های چنین روندی را می‌توان در پرتو تهدیدات آمریکا نسبت به کره شمالی در دو مقطع زمانی جنگ سرد و پس از جنگ سرد مورد ملاحظه قرار داد.

الف) دوره جنگ سرد: شبه‌جزیره کره یکی از مهم‌ترین مناطقی بوده است که آثار و پیامدهای جنگ سرد را به‌خوبی تجربه کرده است. جنگ کره (۱۹۵۰-۵۳) را باید بارزترین پیامد جنگ سرد بر شبه‌جزیره کره دانست. در این جنگ، ایالات متحده با حمایت از کره جنوبی، شبه‌جزیره کره را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد. نقش محوری ایالات متحده در ایجاد این تقسیم و ورود متعاقب آن در جنگ کره، نتایج بلندمدتی بر امنیت کره شمالی، یا تصور فقدان آن داشت (Kolisnyk, 2010: 81).

در طول جنگ کره، ایالات متحده نیت خود مبنی بر استفاده از سلاح هسته‌ای را به کره شمالی و چین فهماند. تا امروز، کره شمالی استدلال کرده که هر دو رئیس‌جمهور ایالات متحده، ترومن و آیزنهاور، قصد ریختن بمب بر سر کره را داشتند. مهم‌تر اینکه، انگیزه‌های هسته‌ای کره شمالی می‌تواند با گسترش مداوم استقرار هسته‌ای در آسیای شمال شرقی پس از جنگ کره تقویت شده باشد (Choi & et al, 2010: 4). استقرار نیروهای نظامی (متعارف) آمریکا در کره جنوبی، از جانب کره شمالی به‌عنوان یک تهدید قلمداد می‌شد و پیونگ‌یانگ ناچار بود برای مقابله با این تهدید به توسعه سلاح‌های متعارف خود و نیز نزدیکی به چین و اتحاد جماهیر شوروی مبادرت کند (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۲). اما در ۱۹۵۶، ایالات متحده استقرار سلاح‌های هسته‌ای در منطقه پاسیفیک را آغاز کرد. دو سال بعد نیز سلاح‌های هسته‌ای برای اولین بار در کره جنوبی مستقر شدند.

گرچه استقرار رسمی سلاح‌های اتمی آمریکا در کره جنوبی در سال ۱۹۵۸ شروع شد، اما در سال ۱۹۶۷ میزان سلاح‌های هسته‌ای آمریکا در کره جنوبی روبه‌فزونی نهاد. در این سال، آمریکا حدود ۹۸۰ کلاهک از هشت نوع بمب هسته‌ای در کره جنوبی مستقر کرد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ این روند رو به کاهش نهاد و تعداد آن به ۱۵۰ کلاهک تقلیل یافت. در سال ۱۹۹۱ بوش پدر (در راستای کاهش نیروهای آمریکا در مناطق مختلف جهان) دستور داد تمامی سلاح‌های هسته‌ای باقیمانده در کره جنوبی به آمریکا بازگردانده شوند. این روند بلافاصله متوقف شد. علت آن نیز پایان نیافتن جنگ سرد در منطقه شرق آسیا و باقی‌ماندن کره شمالی به‌عنوان آخرین مرز جنگ سرد بود.

سلاح‌های هسته‌ای آمریکا تا ۱۹۹۱ که به‌عنوان بخشی از تصمیم جورج دابلیو. بوش برای جابه‌جایی سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی زمین‌پایه در پی فروپاشی اتحاد شوروی جابه‌جا شدند، در شبه‌جزیره کره باقی ماندند. در حالی که این امر احتمالاً تأثیر مثبتی در کاهش نگرانی‌های امنیتی کره شمالی داشته است، یک بحران امنیتی بسیار عمیق‌تر در حال بروز بود. پیونگ‌یانگ ترسید که ممکن است ایالات متحده به‌سادگی در یک تلاش برای خلاصی گیتی از شر اثر باقیمانده جنگ سرد، یعنی کره شمالی، به حرکت به شرق ادامه دهد. ارزش یادآوری دارد که گرچه سلاح‌های هسته‌ای از شبه‌جزیره منتقل شدند (حداقل تا جایی که کره شمالی خاطر جمع باشد)، ایالات متحده هیچ مشکلی نداشت که در صورت لزوم سلاح‌ها را از زرادخانه وسیعش بیرون بکشد و کره شمالی بی‌تردید از آن مطلع بود. علاوه بر این تهدید هسته‌ای بی‌وقفه، نابرابری‌های

تسلیماتی متعارف کره شمالی در برابر دشمنان عمده اش، ناامنی کره شمالی را تشدید کرد. از این منظر، تمایل کره شمالی به سلاح‌های هسته‌ای به عنوان ابزار غلبه بر این ضعف نظامی متعارف از یک سو و برخورد با تهدید هسته‌ای از سوی دیگر نگریسته می‌شود - ابزاری که توانمند به بازداشتن «دشمنی به قدرتمندی ایالات متحده» است. به عبارت دیگر، این دیدگاه مهم‌ترین دلیل جستجوی سلاح‌های هسته‌ای را ابزار بودن آنها برای «بازداشتن حمله هسته‌ای ایالات متحده از طریق توسعه موازنه وحشت آهسته‌ای محلی در شبه جزیره کره» و منطقه آسیای شمال شرقی می‌بیند. بنابراین، نیت کره شمالی، استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در حمله استفاده اول انتحاری نبود بلکه متکی بر تحصیل بازدارندگی استراتژیک مستقل برای پیشگیری از استفاده اول ایالات متحده و درگیری آن در هر طرحی بود که پیونگ‌یانگ برای حمله به کره جنوبی داشت (Kolitsnyk, 2010: 85-86).

ب) دوره پس از جنگ سرد: تهدیدات آمریکا در دوره پس از جنگ سرد را باید در چارچوب دو مقطع زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ و از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ مورد بررسی قرار داد. مقطع زمانی نخست، برای کره شمالی، حساس و خطرناک است. چراکه فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، جهان را در یک وضعیت انتقالی قرار داده بود. از یک سو ایالات متحده به عنوان فاتح جنگ سرد به دنبال آن بود که نوعی نظم مبتنی بر ثبات همومونیک را در جهان ایجاد کند و خود را به عنوان تنها ابرقدرت در جهان معرفی نماید. از سوی دیگر، روسیه به شدت درگیر مسائل داخلی بود و فرصت و قدرت خودنمایی و حضور در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را نداشت (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۴). از دیدگاه رهبران کره شمالی، تهدید آمریکا نسبت به کره شمالی با پایان دهه ۱۹۸۰ نه تنها کاهش پیدا نکرد، بلکه شدیدتر شد. رهبران کره شمالی مطمئن بودند که ایالات متحده حس تهاجم دارد و برای «تمام کار» سوسیالیسم در شرق خواهد کوشید. آنها هم‌چنین درک کردند که حمایت بین‌المللی از پیونگ‌یانگ کاهش یافته است. این نتیجه‌گیری‌ها به واسطه رفتار واشنگتن در حوزه‌های سیاسی و نظامی تأیید گردید. به لحاظ سیاسی، ایالات متحده به نادیده گرفتن کره شمالی ادامه داد، گفتگو با آن را نپذیرفت و هر کار ممکن را به منظور حفظ انزوای بین‌المللی کره شمالی انجام داد. از دیدگاه پیونگ‌یانگ، این گفتگوها به چگونگی تضعیف و تخریب رژیم حاکم در کره شمالی تعبیر شد. از لحاظ نظامی هم، ایالات متحده به تقویت حضور نیروی دریایی و هوایی خود در منطقه، ارتقای سطح کیفی سلاح‌های خود و درگیری در هماهنگی سیاستگذاری با نیروهای مسلح ژاپن ادامه داد و برای اولین بار با ارائه فناوری‌های فرامدرن و پیشرفته‌ترین سیستم‌های نظامی به نیروهای مسلح کره جنوبی توافق کرد. عرضه سلاح‌های متعارف از ایالات متحده به کره جنوبی نیز به شکل قابل توجهی افزایش یافت. در ضمن، تمرین‌های نظامی مشترک «روحیه جمعی» ایالات متحده - کره جنوبی ادامه یافت. کره شمالی به ویژه به این دلیل نگران بود که روحیه جمعی، استفاده احتمالی از سلاح‌های هسته‌ای در شبه جزیره کره را فرض گرفته بود. از این رو، پیونگ‌یانگ هم‌چنان برنامه‌ریزی نظامی خود را بر اساس این پیشفرض مبتنی کرد که پنتاگون، سلاح‌های هسته‌ای را در کره جنوبی حفظ می‌کند (Moltz & Mansourov, 2000: 134).

در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳، فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی چنان گسترده شد که برای آمریکا و کشورهای غربی این ظن به وجود آمد که احتمالاً این کشور توانسته پلوتونیوم لازم را برای ساخت چند بمب اتمی تهیه کند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۹۲، کره شمالی مطابق تعهد قبلی‌اش در هنگام پیوستن به ان.پی.تی (در سال ۱۹۸۵)، توافق پادمانی با آژانس را امضا نمود. در فوریه سال ۱۹۹۳، آژانس از کره شمالی خواست تا دو سایت را که گفته می‌شد، محل انبار زباله‌های هسته‌ای است، بازرسی کند. در ۱۲ مارس همان سال، کره شمالی در جریان درخواست برای بازرسی ویژه از این کشور، با استناد به ماده ۱۰ معاهده که به کشورها اجازه می‌دهد به دلیل ملاحظات شدید امنیت ملی از معاهده خارج شوند، اعلام کرد قصد دارد ظرف سه ماه، از ان.پی.تی خارج شود. در شرایط جدید، مقامات پیونگ‌یانگ دو گزینه را پیش‌روی خود می‌دیدند: مذاکره با آمریکا و حل مسائل به طور مسالمت‌آمیز یا اتخاذ سیاست خودیاری و حرکت به سمت سلاح‌های هسته‌ای. رفتارهای کره شمالی در این دوره نشان می‌دهد که سیاستمداران این کشور هر دو گزینه را توأمان انتخاب کردند (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۵). از این زمان، طرف مذاکره کره شمالی از آژانس به ایالات متحده تغییر کرد و پیونگ‌یانگ با دریافت وعده گفتگوی سطح بالا برای حل این رویارویی هسته‌ای، اعلام کرد خروج از معاهده را به تعویق خواهد انداخت. پس از یک سال، به دلیل تقاضاهای استراتژیک کاملاً ناسازگار دو طرف از یکدیگر، مذاکرات به بن‌بست رسید. در ژوئن ۱۹۹۴، جیمی کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، به عنوان شهروندی عادی، با کیم ایل سونگ رهبر کبیر کره شمالی ملاقات کرد که نتیجه آن، چارچوب توافقی بین کره شمالی و ایالات متحده به عنوان راه حل موقت برای پایان بحران اول بود (Park, 2010: 10-12). بر مبنای این چارچوب توافقی، آمریکا متعهد شد که در برابر توقف و در نهایت برچیده شدن برنامه سلاح هسته‌ای کره شمالی نسبت به تأمین سوخت مورد نیاز آن کشور اقدام و دو راکتور آب سبک ۲۰۰۰ مگاواتی غیربرخوردار از ظرفیت تولید سوخت تسلیحاتی در کره شمالی احداث نماید.

در مقطع زمانی حد فاصل سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶، مهم‌ترین تحول در روابط آمریکا و کره شمالی، حرکت دو کشور به سوی موضعی خصومت‌آمیز علیه یکدیگر بود. علت اصلی این تحول، عدم اجرای توافقنامه ژنو ۱۹۹۴ و تصریح کره شمالی به حرکت در مسیر سلاح‌های هسته‌ای بود. آمریکا مدعی شد اطلاعاتی در دست دارد که کره شمالی به‌رغم موافقتنامه ۱۹۹۴ به سمت هسته‌ای شدن حرکت می‌کند. در مقابل، کره شمالی مدعی شد که به‌دلیل خودداری آمریکا از اجرای موافقتنامه مزبور، فعالیت‌های هسته‌ای خود را از سر می‌گیرد (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۷). با تیره شدن روابط آمریکا و کره شمالی، بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ با تهدید کره شمالی، آن کشور را به‌عنوان یکی از سه عضو محور شرارت^۱ قلمداد نمود که با توسعه برنامه‌های مخفی سلاح هسته‌ای، صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کنند. توقف ساخت راکتورهای قدرت هسته‌ای از سوی آمریکا، کره جنوبی، ژاپن و اتحادیه اروپا به مدت یک سال، به تشدید بحران، افزایش اختلافات میان آمریکا و دولت پیونگ‌یانگ، خروج یکجانبه کره شمالی از قرارداد پادمان در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲، خاموش کردن دوربین‌های نظارت و کنترل و اخراج بازرسان آژانس از خاک این کشور منجر شد. با اوج‌گیری بحران، دولت کره شمالی در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۰۳، خروج خود را از ان‌پی‌تی براساس ماده ۱۰ این معاهده اعلام نمود و بلافاصله کارخانه‌های قدرت هسته‌ای خود را فعال کرد.

بدین ترتیب، خیزش در برنامه کره شمالی را می‌توان به‌عنوان پاسخی به تهدید متصور قریب‌الوقوع ایالات متحده در نظر گرفت. این برداشت به‌واسطه رفتار ایالات متحده در عراق شکل گرفت. به‌نظر می‌رسد برداشت پیونگ‌یانگ مبنی بر اینکه می‌تواند عضو بعدی محور شرارت باشد که باید مورد حمله و دستخوش تغییر رژیم^۲ قرار گیرد، تأثیر مهمی بر تحولات قابل توجه تسلیحاتی هسته‌ای در طول این دوره داشته است (Kolisnyk, 2010: 89). این قرینه از سوی دولتمردان کره شمالی نیز مطرح شده است. در بیانیه وزارت خارجه کره شمالی در این مورد گفته شده که علت این تصمیم، تهدیدات آمریکا بوده است: «تهدید فزاینده هر روزه آمریکا در مورد یک جنگ هسته‌ای و تحریم‌ها و فشارهای رذیلانه این کشور، سبب وخامت اوضاع در شبه‌جزیره کره شده است. تحت شرایط کنونی که آمریکا درصدد منزوی ساختن کره شمالی است، این کشور دیگر نمی‌تواند در برابر این تحولات صرفاً نقش ناظر را بازی کند» (رستمی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

۲-۱-۲ توانمندی‌های متعارف و تلاش‌های گذشته کره جنوبی در جهت دستیابی به سلاح هسته‌ای

تهدید متصور ناشی از جمهوری کره در پیوند گسست‌ناپذیر با تهدید ایالات متحده از زمان تقسیم شبه‌جزیره بوده است. تهدیدات نظامی خاص جمهوری کره به‌طور مستقل، و نیز تهدیدات ناشی از اتحاد ایالات متحده- جمهوری کره نظیر روحیه جمعی به‌عنوان انگیزه‌های احتمالی برای کره شمالی ذکر شده‌اند. فراتر از موارد مربوط به ایالات متحده، گفته می‌شود که انگیزه کره شمالی برای کسب سلاح‌های هسته‌ای ریشه در عوامل امنیتی خاص جمهوری کره نظیر تلاش‌های آن برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای مخصوص به خودش، یا مسابقه تسلیحاتی عام کره‌ای دارد.

کره شمالی (همانند جمهوری کره) از تعدی یا حمله شدید همتای کره‌ای خود می‌ترسد. هاین اظهار می‌دارد که کره شمالی در مورد حمله متعارف یا هسته‌ای پیش‌دستانه ایالات متحده- جمهوری کره که نمی‌تواند به‌عنوان تبلیغاتی برای مصرف داخلی یا بین‌المللی توصیف شود، واقعاً نگران بوده است. حرکتی که در دهه ۱۹۷۰ این ترس را به جریان انداخت، برنامه موشک‌های بالستیک کوتاه‌برد خرس سفید جمهوری کره^۳ بود که اتفاقاً پاسخی به ابتکار «برنامه موشکی بالستیک چندوجهی»^۴ کره شمالی بود (Kolisnyk, 2010: 91). گرچه کره شمالی زمانی قادر به افتخار به یک نیروی متعارف قدرتمند بود، توان اقتصادی رو به تنزلش در برابر جمهوری کره نیز مستلزم این بوده است که در پی سلاح هسته‌ای به‌عنوان «تعادل‌ساز استراتژیک» مقرون به‌صرفه به‌منظور جبران ناتوانی‌اش برای مطابقت با نوسازی متعارف باشد. بخش دیگری از واهمه کره شمالی بر این امکان مبتنی بود که اتحاد سه‌جانبه ایالات متحده، جمهوری کره و ژاپن در جهت تأمین جذب کره شمالی توسط جمهوری کره فعالیت خواهند کرد (بسیار شبیه به آنچه غرب در قبال شرق در آلمان انجام داد). از این‌رو انتظار می‌رفت که جمهوری کره به افزایش هزینه‌های دفاعی ادامه دهد و بنابراین به سلاح‌های هسته‌ای از منظر ابزار مقابله با چتر هسته‌ای ایالات متحده و نیز برتری متعارف جمهوری کره نگرسته می‌شد.

الکساندر منصورف بر آن است که نقطه انحراف در ذهن کیم ایل سونگ، در اواخر دهه ۱۹۷۰ بروز کرد، یعنی زمانی که حکومت کره شمالی فهمید که کره جنوبی درگیر برنامه مخفی توسعه سلاح‌های هسته‌ای است. کیم ایل سونگ احساس کرد که خیانت صورت گرفته است زیرا به‌وضوح تنها هدف بالقوه این تسلیحات هسته‌ای رژیم خود او می‌توانست باشد (Mansourov, 1995: 47). این موضوع در کنار تحولاتی

^۱ Axis of Evil²

^۲ Regime change²

^۳ ROKs White Bear SRBM program²

^۴ multi-faceted ballistic missile program²

مانند وارد کردن مخفیانه سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی به بخش جنوبی شبه‌جزیره کره توسط ایالات متحده، آشکارا پرزیدنت کیم ایل سونگ را وادار به دستور به وزارت صنعت انرژی اتمی و ارتش خلق کره برای آغاز یک برنامه توسعه سلاح‌های هسته‌ای مشترک در اواخر دهه ۱۹۷۰ کرد.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۸۶، بیانیه رسمی حکومت کره شمالی آمادگی پیونگ‌یانگ برای ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای^{۲۷} و بدین ترتیب عدم آزمایش، تولید، ذخیره، واردات، یا حمل و نقل سلاح‌های هسته‌ای را تأیید کرد. متقابلاً پیونگ‌یانگ از ایالات متحده توقف ارسال انواع جدید سلاح‌های هسته‌ای به کره جنوبی، خارج کردن سلاح‌های هسته‌ای از کره جنوبی و پرهیز از طرح‌های استفاده از این سلاح‌ها در کره را خواستار شد. بیانیه ۱۴ جولای ۱۹۸۷ وزارت امور خارجه کره شمالی نیز به موازات چنین روندی مطرح گردید. با این وجود، سؤال و واشنگتن ابتکارات پیونگ‌یانگ در مورد موضوع هسته‌ای را رد کردند. در مقابل، سؤال در حال آغاز برنامه جدیدی برای نوسازی اساسی نیروهای مسلح خود بود. در ۹۵-۱۹۹۰، حکومت کره جنوبی صرف بیش از ۲۴ میلیارد دلار برای این بهسازی‌ها را در برنامه داشت. در این زمان، پیونگ‌یانگ اطلاعات جاسوسی دریافت کرد که مقامات کره جنوبی، بدون اطلاع واشنگتن، در حال استقرار شالوده‌های علمی و فنی آغاز تولید سلاح‌های هسته‌ای در صورت منازعه‌ای نظامی بودند. در حالی که اثبات صحت این گزارش‌ها (در مقایسه با اطلاعات قابل‌اتکاتر در رابطه با برنامه بمب کره جنوبی در دهه ۱۹۷۰) ناممکن است، واقعیت صرف وجود آنها، به افزایش حس آسیب‌پذیری در پیونگ‌یانگ کمک کرد (Moltz & Mansourov, 2000: 133). چنین نگرانی‌هایی در اواخر دهه ۱۹۸۰، در ارتباط با همکاری نظامی روزافزون کره جنوبی و ژاپن ابراز گردید. پاسخ ستیزه‌جویانه پیونگ‌یانگ به تمرینات نظامی سه‌جانبه (ایالات متحده، ژاپن و کره جنوبی) که در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ رخ داد، را باید در این راستا مورد توجه قرار داد. در سال‌های ۱۹۹۹، ۲۰۰۲ و نیز ۲۰۰۹، نیروهای دریایی کره شمالی و جمهوری کره در دریای زرد درگیر شدند. در همه موارد، نیروهای کره شمالی به‌شدت صدمه دیدند و این کشور دچار تلفات سنگینی شد.

۱-۳-۲ عدم اعتماد به متحدان (اتحاد شوروی (روسیه) و چین)

اتحاد شوروی در طول دهه ۱۹۵۰ متحدان آسیای شرقی خود را از طریق بازدارندگی گسترده راضی نگه می‌داشت. پس از مبارزه خروشچف برای قدرت در اوایل دهه ۱۹۶۰، رویکرد «تجدیدنظرطلب» او سیاست همزیستی و صلح با سرمایه‌داری را مورد شناسایی قرار داد. خروشچف علناً استالین را در کنگره حزبی بیستم در سال ۱۹۵۶ و کنوانسیون حزب کمونیست در سال ۱۹۶۱ مورد انتقاد قرار داد و احزاب کمونیست چین و آلبانی را مورد حمله قرار داد. برای کره شمالی، موضوع آلبانی تنها یک بحث ایدئولوژیک ساده نبود. کیم ایل سونگ اظهار داشت که کره شمالی باید مثل آلبانی آماده رها شدن توسط مسکو باشد و سیاست بقای خوداتکا را در سال ۱۹۶۱ اعلام کرد. به عبارت دیگر، کره شمالی دچار «ترس از رها شدن» بود. همان‌گونه که نارضایتی و عدم اعتماد پیونگ‌یانگ به مسکو افزایش یافت، بحران موشکی کوبا در اکتبر ۱۹۶۲ پیونگ‌یانگ را به سمت این ارزیابی سوق داد که خروشچف تسلیم تهدید هسته‌ای ایالات متحده شد و کوبا را رها کرد (Kwak, 2008: 25-26). بحران مذکور، تأثیرات قابل توجهی بر ایمان کره شمالی به حمایت ابرقدرت‌ها داشت چراکه موجب ظهور این برداشت در پیونگ‌یانگ گردید که اتحاد شوروی، کوبا، متحد پیرامونی‌اش، را به‌خاطر بقای خود رها کرد.

در سال ۱۹۶۳، پیونگ‌یانگ از اتحاد شوروی خواست که به برنامه‌های هسته‌ای آن کمک کند، اما مسکو نپذیرفت. وقتی که آزمایش هسته‌ای جمهوری خلق چین در ۱۹۶۴ موفق شد، کیم ایل سونگ بیان کرد که «این موفقیت، خودیاری در برابر اخاذی هسته‌ای ایالات متحده است». او اظهار داشت که دو کشور در فناوری هسته‌ای سهیم هستند. با این وجود، مائو به سردی پاسخ داد که «کشورهای کوچک نظیر کره شمالی نیازی به سلاح هسته‌ای ندارند». تجربه دیگر رها شدن کره شمالی با حادثه پونبلو ۱۹۶۸ بروز کرد. کره شمالی منتظر حمایت شوروی در برابر سیاست سرسختانه ایالات متحده بود، اما برژنف منافع اتحاد شوروی را دنبال کرد و متذکر شد که اتحاد بین اتحاد شوروی و کره شمالی محدود به امور دفاعی است.

با به قدرت رسیدن گورباچف در مسکو در سال ۱۹۸۵، همکاری کره شمالی - شوروی از جمله در توسعه انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای افزایش یافت. از همان آغاز حکومت، گورباچف نابرابری در روابط بین کشورهای سوسیالیست را مردود شمرد و با نیات دولت‌های کوچک‌تر برای اتکاء بر منابع خودشان و داشتن آزادی انتخاب و کنش همدلی کرد. مسکو نگرش خود به پیونگ‌یانگ را نیز بر همین اساس اصلاح کرد. مقامات کرملین تأکید کردند که کره شمالی متحدی استراتژیک است که برای منافع ملی شوروی و امنیت در خاور دور به‌شدت اهمیت دارد. در همین ارتباط، توسعه پیوندهای دوستانه با پیونگ‌یانگ به‌عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی شوروی اعلام شد. در طرف مقابل نیز، کیم ایل سونگ با ابراز رضایت نسبت به تغییرات در کرملین و سیاست‌های جدید شوروی واکنش نشان داد. پیونگ‌یانگ، طرح‌های اولیه سیاست

خارجی گورباچف در منطقه آسیا- پاسفیک را تأیید و با گسترش حضور نظامی شوروی در کره شمالی توافق کرد. همکاری نظامی شوروی- کره شمالی به چنین گستره‌ای رسید که پاسخ چین را برانگیخت. در فوریه ۱۹۸۶، وزیر خارجه چین هشدار داد که تشدید تعاملات نظامی کره شمالی- شوروی می‌تواند تبدیل به «مانع چهارم» در روابط مسکو- پکن شود. اما پس از سفر گورباچف به پکن در می ۱۹۸۹ و از سرگیری روابط عادی بین چین و اتحاد شوروی، چین قید و شرط‌های خود در رابطه با همکاری نظامی کره شمالی- شوروی را کنار گذاشت. اما به‌طور همزمان، مشکلات آزار دهنده در روابط کره شمالی - شوروی توسعه یافت. اینها نتایج اختلافات روزافزون بین اتحاد شوروی و کره شمالی در حوزه‌های مختلف بودند. عواملی نظیر جهت‌گیری‌های متفاوت دو کشور در حوزه سیاست خارجی، نگرانی کیم ایل سونگ نسبت به رویکرد روسیه در قبال انقلاب‌های اروپای شرقی و امکان تکرار آن در کره شمالی، دموکراتیک شدن جامعه شوروی و هم‌چنین احیای رابطه کره جنوبی- روسیه در پی دیدار کیم یانگ- سام از شوروی در آوریل ۱۹۹۰، بیشترین نفوذ را بر روابط کره شمالی- شوروی داشتند.

در نتیجه تغییرات درون اتحاد شوروی و تغییر در سیاست خارجی آن، به‌ویژه موضع آن در قبال شبه‌جزیره کره، مقامات کره شمالی به این نتیجه رسیدند که اتحاد شوروی دیگر متحد ایدئولوژیک، نظامی و سیاسی کره شمالی نیست. بر این اساس، پیونگ‌یانگ نمی‌تواند متکی بر اتحاد شوروی به‌عنوان ضامن امنیت خود یا به‌عنوان منبع کمک نظامی و اقتصادی لازم برای حفظ موازنه نیروها در شبه‌جزیره کره باشد. این فهم جدید در ژانویه ۱۹۹۰ پس از یک مجموعه گفتگوهای به‌شدت ستیزه‌جویانه میان وزیر خارجه شوروی، ادوارد شوارنداده، و وزیر خارجه کره شمالی، کیم یانگ نم در پیونگ‌یانگ وارد فاز جدیدی گردید (Moltz & Mansourov, 2000: 131). نگرانی‌های کیم ایل سونگ در این زمان به خاطر تغییرات در جامعه چین و سیاست خارجی پکن نیز تعمیق شد. رهبری چین بیش از پیش در مورد وضعیت شبه‌جزیره کره خوش‌بین به‌نظر رسید و آن را آستان حوادث تلقی نکرد. پکن ضمن تأکید بر ضرورت خویشتنداری و صبر برای کره شمالی، توصیه کرد که پیونگ‌یانگ تلاش‌هایش برای یافتن راه آشتی با کره جنوبی و ایجاد صلح و اعتماد متقابل در شبه‌جزیره را دو چندان کند. در مقابل، پکن انتقاد از سئول و متحدش واشنگتن را هم تعدیل کرد. تماس‌های غیررسمی بین چین و کره جنوبی به‌سرعت به رشد خود ادامه داد و بازتر از گذشته شد. در حالی که در ۱۹۸۶، حجم تجارت بین دو کشور تنها ۱/۵ (یک و نیم) میلیارد دلار بود، در ۱۹۸۸ دو برابر شد. در همین موقع، تعدادی از شرکت‌های کره جنوبی در حال سرمایه‌گذاری در اقتصاد چین بودند. در ضمن، پکن و پیونگ‌یانگ به رویه‌های اقتصادی یکدیگر علاقه‌مند نبودند. آنها دیدگاه‌های متفاوتی در مورد ایالات متحده و ژاپن داشتند و پیونگ‌یانگ در مورد معاملات چین با این کشورها نگران بود.

بنابراین در مجموع، رهبری کره شمالی در حال از دست دادن اعتماد به حمایت چین از رژیم پیونگ‌یانگ و سیاست خارجی آن بود. نقش پکن در تأمین نیازهای نظامی- استراتژیک کره شمالی نیز مهم نبود. به‌علاوه، اگر در گذشته کره شمالی می‌توانست از منازعات چین- شوروی بهره‌برد، اکنون با نزدیکی رو به‌رشد این دو غول‌پیکر، چنین امکاناتی رو به‌افول بود. پیونگ‌یانگ دیگر قادر به امتیازگیری از پکن از طریق ابراز تمایل به مسکو نبود. کیم ایل سونگ در مورد «توطئه» مسکو- پکن که متضمن بهبود پیوندها با کره جنوبی بود، نگران بود. عادی‌سازی روابط چین- کره جنوبی در ۱۹۹۲ ترس‌های پیونگ‌یانگ را تأیید کرد. کره شمالی در همین موقع تقریباً به‌طور کامل دومین متحد بزرگش را نیز از دست داد (Ibid: 132). پیونگ‌یانگ خاطره تلخ قطع حمایت مسکو و پکن را در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ فراموش نکرده بود؛ طوری که تجدیدنظر روسیه و چین در قبال کره شمالی به‌واسطه سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه ایالات متحده پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیز نتوانست اعتماد گذشته را اعاده کند و کره شمالی با بهره‌گیری از فضای جدید، به سیاست خودیاری (حرکت به سمت سلاح‌های هسته‌ای) ادامه داد. این سیاست آثار خود را در نهم اکتبر ۲۰۰۶ به‌صورت آزمایش هسته‌ای نشان داد.

۲-۲ سیاست بوروکراتیک و کره شمالی هسته‌ای

آن‌گونه که پیش از این گفته شد، نظریه سیاست بوروکراتیک بر آن است که اشاعه هسته‌ای چیزی جز سلطه تفکر و موضع یک نهاد سیاسی بر سایرین نیست. از این‌رو، در این بخش در ابتدا به مهم‌ترین نهادهای سیاسی کره شمالی خواهیم پرداخت و سپس سلطه تفکر نظامی (ارتش) بر سیاستگذاری در مورد امور کلیدی و به‌ویژه سلاح‌های هسته‌ای را مورد تبیین قرار می‌دهیم.

الف) ساختار سیاسی کره شمالی

کره شمالی دارای سه نهاد سیاسی اصلی است که عبارتند از: حزب کارگران کره (حزب)، ارتش خلق کره (ارتش)، و کابینه (حکومت). این سه نهاد، در کنار نقش منحصر به فرد کیم، سیاستگذاری سطح استراتژیک را هدایت می‌کنند. سایر نهادها یا صوری هستند یا نفوذ نظام‌مندی بر طیف وسیعی از تصمیم‌های سیاستگذاری سطح ملی اعمال نمی‌کنند (McEachern, 2010: 83).

– **حزب کارگران کره:** حزب، محوری‌ترین سازمان در مدل تمامیت‌خواه است. در جامعه سیاسی کیم ایل سونگ، حزب کارگران کره، ارگان کلیدی متصدی امور ایدئولوژیک مهم بود. حزب، متصدی اهداف سیاستگذاری استراتژیک نظیر پیگیری اهداف سوسیالیستی انقلاب، شکست امپریالیست‌ها – ژاپن و آمریکا – و اجرای اتحاد مجدد ملی براساس معیارهای کره‌شمالی بود. تاریخ سیاسی کره‌شمالی در دوران کیم ایل سونگ اساساً داستان رابطه بین قدرت شخصی کیم ایل سونگ و استفاده آن از حزب برای اداره کشور است (Ibid: 84). حزب کارگران کره تنها حزب کره‌شمالی می‌باشد. این حزب، که یک حزب مارکسیست-لنینیست است، در دهم اکتبر ۱۹۴۵ با نام حزب کارگران کره‌شمالی تأسیس شد. این حزب از ادغام دو حزب «کمونیست» و «دمکراتیک نوین» به وجود آمد و در اجلاس جولای ۱۹۴۶ آقای «کیم ایل سونگ» به عنوان دبیرکل آن تعیین گردید. «حزب کارگران کره‌شمالی» در سال ۱۹۴۹ با «حزب کمونیست کره جنوبی» ادغام شده و با نام «حزب کارگران کره» اعلام موجودیت کرد. این حزب، که اعضای عالی‌رتبه آن از بانفوذترین افراد کشور هستند، با بیش از ۱۶ میلیون عضو، بر تمامی کشور تسلط داشته و مهم‌ترین نهاد سیاسی و تنها نهاد قدرتمند رهبری است. دولت، ارتش و سازمان‌های اقتصادی، و به عبارتی کلیه ارکان و اقشار مردم را تحت کنترل دارد. هدایت، سازماندهی و بسیج توده‌های مردم از وظایف این حزب می‌باشد.

– **ارتش خلق کره:** ارتش خلق کره‌شمالی ادعای تقدم تاریخی بر دولت را دارد. ارتش استدلال می‌کند که ریشه‌هایش به تجربه اولیه چریکی ضدژاپنی بر می‌گردد. ارتش، جایگاه مقدسی در روایت ایدئولوژیک دولت دارد. به علاوه، ارتش از حزب حفاظت کرده و انقلاب را پیش می‌برد. در دوران کیم ایل سونگ، سطوح ارتش حزب و ارتش بسیار در هم آمیخته بودند. بسیاری از اعضای ارتش حزب، ژنرال‌های چهار ستاره بودند و ارتش حداقل به اندازه کارآمدی نظامی به شایستگی سیاسی بها می‌داد. میلیتاریسم برای اهداف ضدامپریالیستی و اتحاد مجدد دولت انقلابی محوری بود. در نتیجه، تاریخ ارتش کره‌شمالی در دوران کیم ایل سونگ پیوند نزدیکی با تکامل سیاسی عام دارد. ارتش متشکل از نیروهای هوایی، دریایی و توپخانه می‌باشد و یگان‌های رزمنده زمینی در قالب سپاه‌های مستقل تحت امر وزارت دفاع، سازمان یافته‌اند؛ به اضافه، از نیروهای نظامی – امنیتی نیز برخوردار می‌باشد. گارد سرخ با ۷/۶ میلیون نفر عضو، به عنوان نیروی شبه نظامی، دارای سازمان، نظم و آموزش مناسب می‌باشد و در قالب گروهان و گردان سازمان‌دهی شده و در زمان نیاز، ظرف کمتر از ۴۸ ساعت، یگان‌های خود را به صورت تیپ و لشکر سازمان‌دهی می‌کند و هر ۵ تا ۷ لشکر را در اختیار یک سپاه ارتش خلق قرار می‌دهد. هدایت و فرماندهی آن توسط حزب انجام می‌شود. ارتش کره‌شمالی، با استعدادی تخمین زده شده تا ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر، سومین ارتش جهان از نظر تعداد نیرو می‌باشد. ارتش کره‌شمالی، یکی از منظم‌ترین ارتش‌های جهان است و از اصلی‌ترین ویژگی‌های آن، نظم‌پذیری و اطاعت صددرصد کارکنان آن تا سر حد مرگ می‌باشد.

– **کابینه (حکومت):** براساس قانون اساسی بازنگری شده در سال ۱۹۷۲، رئیس‌جمهور کره‌شمالی برای مدت چهار سال توسط مجلس عالی خلق برگزیده می‌شد و طبق اصل ۹۰، مسئول اقدام‌های خود در قبال مجلس بود. ریاست کمیته مرکزی خلق نیز به عهده رئیس‌جمهور بود. او می‌توانست در مواقع ضروری شورای دولتی را تشکیل دهد. بر مبنای اصل ۹۲ قانون اساسی کره‌شمالی، فرماندهی کل نیروهای مسلح و بر مبنای اصل ۹۳، ریاست کمیسیون دفاع به عهده رئیس‌جمهور بود و بر کلیه امور نظامی کشور نیز فرماندهی و نظارت کل داشت. اگرچه قانون اساسی کره‌شمالی، مدت ریاست‌جمهوری را چهار سال اعلام کرده است، لیکن «کیم ایل سونگ» به عنوان مؤسس، رهبر حزب و اولین نخست‌وزیر، پس از اولین بازنگری قانون اساسی در سال ۱۹۷۲ و ایجاد پست ریاست‌جمهوری با دوره چهار ساله، تا زمان وفاتش در جولای ۱۹۹۴، با انتخاب مجدد از طرف مردم، همواره رئیس‌جمهور کشور بود و تمامی پست‌های حساس، یعنی ریاست کمیسیون دفاع ملی، فرماندهی کل نیروهای مسلح و دبیر کلی حزب کارگران کره را به عهده داشت. بعد از فوت «کیم ایل سونگ»، پست ریاست‌جمهوری برای چند سال خالی ماند تا سرانجام در اولین نشست مجمع عالی خلق در پنجم دسامبر ۱۹۹۸، بر اساس مصوبه‌ای، منصب ریاست‌جمهوری را به صورت نمادین، در شخصیت رهبر فقید، «کیم ایل سونگ» ابدی شماردند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷: ۸۵-۶۹).

(ب) اولویت ارتش

در طول دوران حکومت کیم ایل سونگ، حزب کارگران کره‌شمالی بازگیری کلیدی در کنترل جامعه کره‌شمالی بود. با توجه به این اصل فلسفی قدرتمند که ارتش خلق باید ابزارهای کلیدی را برای تحقق انقلاب کمونیستی در جهان مهیا کند، ارتش در طول دوران کیم ایل سونگ تحت کنترل کامل حزب کارگران بود. به فاصله اندکی پس از مرگ کیم ایل سونگ در ۱۹۹۴، تغییری اساسی در تحقیقات مربوط به فرآیند تصمیم‌گیری کره‌شمالی رخ داد. دامنه چنین تحولی مشتمل بر تغییر از تمرکز بر سبک رهبری به تمرکز بر ساختار سیاسی و تعاملات بین موجودیت‌های سیاسی در کره‌شمالی بود. گرچه برخی مطالعات، تأثیر ساختار سیاسی رژیم کره‌شمالی بر فرآیند تصمیم‌گیری را در طول دوران کیم ایل سونگ بررسی کرده‌اند، آنها در توانایی‌شان برای هرگونه استنباط معنادار محدودند (با توجه به قدرت مطلق کیم). ساختار سیاسی کره‌شمالی – مرکب از حزب (حزب کارگران کره‌شمالی)، کابینه (حکومت) و ارتش (ارتش آزادی‌بخش خلق کره) – مطلقاً صوری و تحت کنترل کامل کیم بود. اما، مرگ کیم، پیامدهای مهمی برای فرآیند تصمیم‌گیری کره‌شمالی داشت. کیم جونگ ایل، به دلیل مواجهه با

چالش‌های مهم رهبری در اوایل دهه ۱۹۹۰ و فقدان نسبی کاریزما در مقایسه با پدر، از طریق اجرای «سیاست اولویت ارتش» اقدامی خارق‌العاده را برای مهار بحران‌های سیاسی و استحکام تدریجی پایگاه قدرت انجام داد. تحت این ابتکار سیاسی، کیم جونگ ایل بخش زیادی از منابع کشور را در اختیار ارتش قرار داد و ارتش به بازیگری کلیدی در تصمیم‌گیری تمامی امور ملی مهم تبدیل شد (Park, 2010: 10-11).

برای فهم اینکه چگونه ارتش خلق کره، شالوده رهبری کیم جونگ ایل شد، باید گریزی به اوایل دهه ۱۹۶۰ و تصمیم کیم ایل سونگ برای تبدیل کره شمالی به دژ تمام‌عیار زد. کره شمالی دولتی نظامی-پادگانی-است که در آن، ارتش ستون فقرات ایدئولوژیک و سازمانی جامعه است. در طول اوایل دهه ۱۹۶۰، رویدادهای بین‌المللی نظیر بحران موشکی کوبا و دودستگی چین-شوروی، کیم ایل سونگ را به سمت تأکید مجدد بر امنیت ملی سوق داد. از دوران بحران موشکی کوبا به بعد، کره شمالی کشوری به شدت نظامی شد که در آن تولید نظامی به شکلی فزاینده بخش مهمی از اقتصاد ملی شد. نظامی‌شدن اقتصاد از ۱۹۶۲، حرکتی طولانی را به جریان انداخت؛ تغییری در اهمیت سیاسی از حزب کارگران کره به ارتش خلق کره (Habib, 2011: 191-192). به فاصله اندکی پس از آزمایش هسته‌ای، یک ارگان حزب کارگران کره تأکید کرد که «ارتش، مدافع قدرتمند حزب و رهبر است». رژیم کیم جونگ ایل از لحاظ تاریخی ارتش را مورد تأکید و تأیید قرار داده است که به نوبه خود به طور کامل از رژیم حمایت کرده است. توسعه برنامه هسته‌ای منجر به تقویت پایداری رژیم کیم شد در حالی که هم‌زمان منزلت ارتش را تقویت کرد. به نظر می‌رسد نخبگان نظامی کره شمالی هوادار تولید کلاهی هسته‌ای بوده‌اند. موضوعی که با توجه به کهنه بودن اکثر سلاح‌های این کشور در برابر توانمندی‌های نظامی برتر کره جنوبی چندان عجیب نیست (Ahn, 2011: 182).

ظرفیت عالی ارتش و سهم بی‌بدیل آن از منابع کشور، انگیزه‌های قدرتمندی را برای سازمان‌های نظامی تحت کنترل شدید کیم جونگ ایل در جهت توسعه برنامه تسلیحات هسته‌ای ایجاد کرد (Ji, 2009: 7). به‌ویژه، شکاف بین ارتش (که مذاکرات را عار می‌دانست) و وزارت خارجه (که مشتاق رسیدن به توافق بود) به شکلی فزاینده در سال‌های پس از مرگ کیم ایل سونگ آشکار شد. در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۴ (در طول مذاکرات چارچوب توافقی)، ارتش بیانیه‌ای عمومی صادر کرد که مشروعیت مذاکرات را مردود شمرد و قاطعانه درخواست آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای «بازرسی‌های ویژه» را رد کرد و این «آغاز نبرد بوروکراتیک آشکار بین ارتش و وزارت خارجه در پیونگ‌یانگ بر سر سازشی کلیدی در ژنو» را نشان می‌دهد. بعداً در مذاکرات سه‌جانبه ۲۰۰۳، مقامات مایوس وزارت خارجه بی‌پرده به مذاکره‌کنندگان آمریکایی گفتند که ارتش مواضع مذاکراتی آنها را تحت کنترل دارد. هم‌چنین، در دور سوم گفتگوهای شش‌جانبه، مذاکره‌کننده کره شمالی به تفصیل از یک «بخش بسیار قدرتمند» در جامعه کره شمالی سخن گفت که چشم طمع به سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان نماد موفقیت و پرستیژ دارد، که ارجاعی روشن به ارتش بود (Cebul, 2013: 74). به‌طور خلاصه، تغییرات در ساختار رژیم کره شمالی (از سیستمی حزب‌محور به سیستمی نظامی) تأثیر مهمی بر توسعه هسته‌ای گذاشت. در حالی که طبقه‌بندی کره شمالی به‌عنوان یک نوع رژیم خاص دشوار است، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که به‌میزانی که کره شمالی بیشتر بر ارتش برای حمایت و مشروعیت متکی باشد، به شکلی فزاینده مستعد پیگیری سلاح‌های هسته‌ای است.

۲-۳ سازه‌انگاری و کره شمالی هسته‌ای

آن‌گونه که تاکنون آموختیم، در رابطه با اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، سازه‌انگاران معتقدند آنچه باعث گرایش برخی از کشورها به سلاح هسته‌ای می‌شود، عوامل معنایی نظیر انگاره‌ها، هویت، فرهنگ، ایدئولوژی، هنجارها و نمادها هستند. آنچه در پی می‌آید، تحلیل سازه‌انگاره اشاعه هسته‌ای کره شمالی با تأکید بر عوامل فرهنگ، ایدئولوژی و برداشتها از هویت ملی است.

الف) فرهنگ و ایدئولوژی در کره شمالی

در پایان قرن نوزدهم، موضع بین‌المللی تضعیف‌شده کره، امکان رقابت چین، ژاپن و روسیه برای هژمونی بر شبه‌جزیره کره را فراهم آورد. بستر ژئوپلیتیکی کره با این مثل کره‌ای قدیمی توصیف می‌شود که کره «میگویی در میان نهنگ‌ها» است (Kwak, 2008: 12). در نهایت، ژاپن پس از پیروزی در درگیری با چین (۱۸۹۵-۱۸۹۴) و روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۴)، شبه‌جزیره کره را در سال ۱۹۰۵ به اشغال خود درآورد و پنج سال بعد، در سال ۱۹۱۰ میلادی، الحاق کره به خاک خود را رسماً اعلام کرد. در طول دوران استعمار ژاپن (۱۹۴۵-۱۹۱۰)، امپریالیست‌های ژاپنی کوشیدند کره‌ای‌ها را وادار به پذیرش زبان و فرهنگ ژاپنی کنند. ژاپن، بسیاری از مصنوعات مهم کره‌ای را یا به‌سرقت برد یا سوزاند. نتیجه تجربه استعمار ژاپن این بود که مذاکره‌کنندگان کره شمالی هم‌چنان به تهدیدات متصور در قبال حاکمیت ملت حساس‌اند. مذاکره‌کنندگان کره شمالی قویاً بر اصول عدم مداخله در امور داخلی و حاکمیت دولت تأکید دارند. فرهنگ سیاسی در کره شمالی عمیقاً تحت نفوذ تاریخ خشونت، تهاجم و سلطه درون و حول کره، به‌عنوان نتیجه موضوع «میگویی تحت محاصره نهنگ‌ها» بوده است. در تاریخ اخیر، حکومت

استعماری ژاپن بر کره، به عنوان «حکومت سرکوب سیاسی، استثمار اقتصادی، ناپسامانی اجتماعی، تجزیه جمعیت‌شناختی، و بیش از همه، تحقیر ملی» وصف شده است. استعمار عمدتاً (به‌ویژه توسط کره‌شمالی) به توانمندی‌های نظامی ضعیف‌تر سلسله‌ی نسبت داده شده است که نتوانست از حاکمیت خود در برابر گسترش طلبی ژاپن دفاع کند (Kolisnyk, 2010: 119).

اما بخش عمده فرهنگ کره‌شمالی، در عصر حاضر، علی‌رغم برخورداری از تاریخ فرهنگی پنج هزار ساله، از مجموعه باورها و احساسات ایدئولوژیک پنجاه‌ساله اخیر نشئت گرفته و در اندیشه مطرح شده تحت عنوان «جوچه» تبلور داشته و در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور انعکاس دارد؛ گرچه باید اذعان داشت که فرهنگ تاریخی مردم نیز کماکان سیطره‌ی خویش را دارد. بنابراین، کره‌شمالی را از جنبه‌ی فرهنگی با نقطه‌نظر فرهنگ جوچه باید مورد بررسی قرار داد؛ لذا قبل از هر چیز نیاز به داشتن شناخت از عقیده و ایدئولوژی جوچه، لزوم و ضرورتی انکارناپذیر می‌نمایند. فرهنگ جوچه، مردم را برای دستیابی به جامعه‌ای آرمانی، همیشه در حال مبارزه و تلاش ترسیم می‌نماید و به این ترتیب انگیزه‌های آنان را در جهت حصول به مقاصدشان هم‌چنان سیال نگاه می‌دارد و در همین راستا آمده است که مردم کره‌شمالی در مدت نسبتاً طولانی زندگی انقلابی، عظمت جوچه را دریافته‌اند. مردم کره، زندگی بدون عقیده جوچه و انقلاب را غیرممکن می‌دانند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۱).

نظریه‌پردازان رژیم تأکید کرده‌اند که تجربیات کره‌شمالی از استعمار و انقیاد، شرایط توسعه جوچه را ایجاد کرد. «حقارت نظامی و ناسیونالیسم ضعیف» کره، مقصر استعمار ژاپن بوده و جوچه مورد استفاده قرار گرفت تا به یاد مردم بیاورد که «مبارزه مادام‌العمر اکیم ایل سونگ» برای آمادگی نظامی دفاع از خود و استحکام ایدئولوژیکی مردم از طریق ناسیونالیسم بود. از این جهت، جوچه را می‌توان به عنوان دنباله یک آرمان کهن کره‌ای برای تشکیل یک پادشاهی عزت‌نشین خودکفا توصیف کرد که در آن آزادی به عنوان توانایی کره‌ای بودن و مقاومت در برابر نفوذهای خارجی تعریف می‌شود. جوچه معمولاً به عنوان خوداتکایی یا توانایی خودکفایی تعریف می‌شود. این اصطلاح «اولین بار در سال ۱۹۵۵ ظاهر شد که پیونگ یانگ از مسکو فاصله گرفت و سپس در میانه دهه ۱۹۶۰ که کیم در پی ایستاری مستقل از مسکو و پکن بود، تکامل یافت». اما، شواهدی از استعمال آن همراه با مترادف‌ها خیلی پیش از این وجود دارد و به نظر می‌رسد «ایدئولوژی کیم را در دهه ۱۹۴۰ سامان داده است». برجسته‌ترین عنصر جوچه، ناسیونالیسم است. جوچه اعلام می‌کند که کره، سرزمین برگزیده است و درصدد چیزی بیش از صرف استقلال است، بلکه بیشتر «خصومت علیه قدرت‌های هژمونیک خارجی را می‌طلبد و حاکمیت میراث کره و مردم آن را تقویت می‌کند». هم‌چنین جوچه «تا وقتی که ملت‌ها قادر به تأمین نیازهای اساسی خود نیستند و آماده دفاع نظامی از خود هستند، جهان را نظامی استثماری می‌بیند». سه اولویت و هدف سیاستگذاری اصلی جوچه، دفاع از خود نظامی، خودکفایی اقتصادی، و حق تعیین سرنوشت سیاسی هستند که مقوم یکدیگرند (Kolisnyk, 2010: 120-122). جوچه تأکید دارد که استقلال سیاسی مستلزم قائم به ذات بودن و دفاع از خود است. با توجه به نیاز به دفاع از خود، جوچه، جایگاه برجسته‌ای به ارتش در سلسله‌مراتب اجتماعی می‌دهد. افزون بر این، ایدئولوژی جوچه همواره نقشی مهم در فرآیند سیاستگذاری در نظام سیاسی کره‌شمالی ایفاء کرده است. جوچه نمایان‌گر جهان‌بینی یکپارچه برای سیاستگذاران بوده و قلمروی اهداف مطلوب و ابزارهای مشروع تحصیل آن اهداف را ترسیم می‌کند. هم‌چنین، جوچه نقش قابل توجهی در تنظیم اولویت‌های سیاستگذاری و ارائه توجیهات انکارناپذیر برای انتخاب‌های سیاستگذاری از جمله حوزه سیاست خارجی ایفاء می‌کند (Moltz & Mansourov, 2000: 236).

آن گونه که فرنچ متذکر می‌شود «جوچه در هر جنبه زندگی کره‌شمالی نفوذ دارد و رسماً عقیده حاکم کشور است و اسطوره‌شناسی ملی آن را شکل می‌دهد» (Cebul, 2013: 55). جوچه عملاً مذهبی دولتی است. ایدئولوژی جوچه کیم ایل سونگ به شدت بیگانه‌هراسانه و مبتنی بر این مفهوم بود که کره‌شمالی نیاز دارد که هم برای امن ماندن از دشمنان و هم در نهایت تحصیل عظمت ملی، کاملاً خودکفا باشد. این هویت ملی تأثیر مهمی بر توسعه هسته‌ای کره‌شمالی گذاشت. برنامه‌های هسته‌ای، نمادهای اغلب قدرتمند استقلال و ناسیونالیسم هستند. بدین ترتیب، آشتی مصالحه بر سر موضوع هسته‌ای، با ایدئولوژی انزواگرای کره‌شمالی دشوار بوده است. تا میانه دهه ۱۹۶۰، جوچه در حال نفوذ بر تمامی جنبه‌های تصمیم‌گیری حزب کارگر کره بود. در سال ۱۹۶۷، در طول دورانی از روابط نامشخص بین کره‌شمالی و دو متحد اصلی‌اش، کیم سخنرانی را در مجمع عالی خلق ارائه کرد که در آن ادعا کرد که حکومت «توانمندی‌های دفاعی کشور را به منظور حفاظت قابل اتکاء از امنیت آن به‌موجب ظرفیت‌های داخلی و از طریق تحقق بسیار خوب ایده جوچه حزبان در کلیه حوزه‌ها افزایش خواهد داد». بدین ترتیب، تصمیم کیم در اواخر دهه ۱۹۷۰ به «آغاز برنامه توسعه سلاح‌های هسته‌ای مشترک» به‌سادگی به‌واسطه سیاست خودکفایی در امور نظامی که ملهم از جوچه بود، توجیه گردید.

ب) برداشت از هویت ملی

در میان رهیافت‌های سازه‌انگارانه به اشاعه هسته‌ای، تحلیل گرانی مانند هیمانز تأثیرات برداشت از هویت ملی^{۲۸} بر تعقیب سلاح هسته‌ای توسط یک رهبر مورد ارزیابی قرار می‌دهند. رویکرد هیمانز، منحصر به فرد است زیرا وی اگرچه می‌پذیرد که رهبران هر دو عوامل داخلی و خارجی را در تصمیمات خود وارد می‌کنند، ولی در این مورد که چطور این رهبران عوامل مذکور را پردازش و تصمیمات را اتخاذ می‌کنند، پیشفرض‌های اساساً متفاوتی را به کار می‌گیرد. آن‌گونه که پاتر و موخاتزانووا مشخص می‌کنند، هیمانز چهار اسطوره را در مورد اینکه چرا دولت‌ها گزینه اکتساب سلاح‌های هسته‌ای را انتخاب می‌کنند، شناسایی می‌کند و بطلان آنها را آشکار می‌سازد: (۱) دولت‌ها بمب را به‌عنوان بازدارنده می‌خواهند؛ (۲) دولت‌ها بمب را به‌عنوان «برچسب منزلت بین‌المللی» می‌خواهند؛ (۳) دولت‌ها به‌خاطر منافع گروه‌های داخلی به‌دنبال بمب هستند؛ و (۴) رژیم بین‌المللی، جهان را از وفور دولت‌های هسته‌ای جدید حفظ می‌کند [...] هر یک از این پیشفرض‌ها، ناقص است [...] به‌خاطر غفلت اساسی از نقش قاطع رهبران منفرد در موضوعات هسته‌ای (Kolisnyk, 2010: 126).

هیمانز اظهار داشته است که دو نقطه‌نظر بنیادین در ایالات متحده، هر دو فرض را بر این می‌گذارند که کره شمالی «کنشگر یکپارچه و عقلانی [است]؛ می‌داند چطور بمب بسازد؛ و محرک سلاح‌های هسته‌ای آن، تابع ساختار انگیزه خارجی است که با آن روبه‌روست». به‌عنوان یک بدیل، هیمانز پیشنهاد به‌کارگیری پیشفرض‌های متفاوتی را در مورد پویای عام اشاعه مطرح می‌کند؛ پیشفرض‌هایی که می‌پذیرند «انتخاب هسته‌ای شدن یا نشدن، انتخابی انقلابی است که، اگر اصلاً باشد، به‌دورت مناسب محاسبه استاندارد هزینه-فایده است». وی نتیجه می‌گیرد که اگرچه ناسیونالیسم تضادنگر^{۲۹} در محور ایدئولوژی رسمی جوچه رژیم^{۳۰} است، تصمیم به هسته‌ای شدن اساساً نتیجه برداشت از هویت ملی آن است و نه ایدئولوژی. از سوی دیگر، شرایط بین‌المللی مخاطره‌آمیز کره شمالی از دهه ۱۹۸۰ نیز ممکن است الهام‌بخش کسب سلاح‌های هسته‌ای بوده باشد؛ اما ریشه تمایل آن را می‌توان تا اوج جنگ سرد ردیابی کرد، زمانی که شکل‌گیری ناسیونالیسم تضادنگر کره شمالی آغاز شد (Ibid: 126-128).

ادبیات محققانه، اجماع گسترده‌ای را نشان می‌دهد که کیم ایل سونگ و کیم جونگ ایل مدت‌ها برداشت از هویت ملی مبتنی بر ناسیونالیسم تضادنگر با جهت‌گیری علیه جهان بیرون را داشته‌اند. آن‌گونه که کاترین و ترسبی تاریخدان می‌نویسد، «تجربه ابقاء در برابر بمباران مداوم هواپیماهای ایالات متحده برای تقریباً سه سال [در جنگ کره]، ترکیب خطرناک، گرچه متناقض، حس عمیق تهدید و باور به توانایی کشور برای غلبه در منازعه نظامی آینده را ایجاد کرد». آنچه و ترسبی، ترکیب متناقض «حس تهدید» و «باور به توانایی کشور برای غلبه» می‌نامد، دقیقاً منطبق بر چیزی است که هیمانز به‌عنوان برداشت از هویت ملی ناسیونالیسم تضادنگر تعریف کرده است. اینکه آیا ناسیونالیسم تضادنگر کیم‌ها موجه است یا خیر، اساساً موضوعی هنجاری است (Hymans, 2008: 265).

محققان کره تأکید دارند که گرچه رژیم کره شمالی از ایالات متحده به‌عنوان دیو اصلی استفاده می‌کند، در واقع این «پادشاهی عزت‌نشین» امروزی، خود را در تقابل با کل طیف دیگران فراسوی شبه‌جزیره کره - نه تنها ایالات متحده، بلکه هم‌چنین ژاپن، چین، اتحاد شوروی/روسیه، و کسان دیگر تعریف می‌کند. در مجموع، تفسیر محققانه استاندارد از برداشت هویت ملی رهبری کره شمالی، «کره در برابر جهان» است. شواهد تاریخی بسیاری از تعهد طولانی رژیم به رد نفوذ خارجی از هر نوع و هر منشأیی وجود دارد. برای نمونه، این رژیم ظاهراً «کمونیست» مدت‌ها پیش تک‌ریم کارل مارکس را آشکارا به‌خاطر ملیت خارجی آن متوقف کرد. در عوض رژیم به نظام اقتصادی و سیاسی خود به‌عنوان سوسیالیسم «سبک کره» یا «سبک ما» اشاره می‌کند. گرچه کره شمالی گاهی ممکن است استفاده‌ای هم برای متحدان در نظر گیرد، اساساً اعتقاد ندارد که کره هیچ دوستی در جهان دارد. در یک سطح کلی، تاریخ برنامه هسته‌ای کره شمالی مملو از نمونه‌هایی است که در آن هویت ملی مانع مذاکرات بوده است. بر اساس همین تحلیل هویت‌محور است که برخی معتقدند که «بحران هسته‌ای کره شمالی، تجلی بحران هویتی عمیق و نیز بحران رژیم است». لذا، به‌نظر می‌رسد که ایدئولوژی و هویت دولتی، پیوند لاینفکی با موضوع هسته‌ای در کره شمالی دارند و هرگونه تحلیلی از نیت هسته‌ای کره شمالی بدون توجه به ایدئولوژی جوچه و برداشت رهبران کره شمالی از هویت ملی، ناقص خواهد بود.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله، تبیین و واکاوی رابطه میان امنیت ملی و اشاعه هسته‌ای با تأکید بر مورد کره‌شمالی بر اساس مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است. آن‌گونه که ملاحظه شد، نظریه‌های بسیاری در باب اشاعه سلاح‌های هسته‌ای پرداخته شده‌اند که در این پژوهش تنها به سه نظریه نورنالیسم، سیاست بوروکراتیک و سازه‌انگاری اشاره شد. نظریه نورنالیستی اشاعه هسته‌ای، دغدغه‌های امنیتی را محرک اصلی کره‌شمالی در جهت کسب سلاح‌های هسته‌ای در نظر گرفته و در رابطه با مورد کره‌شمالی بر عواملی هم‌چون تهدیدات نظامی متعارف و هسته‌ای ایالات متحده، توانمندی‌های نظامی متعارف کره جنوبی و تلاش‌های هسته‌ای گذشته آن، تهدید متصور ناشی از اتحاد سه‌جانبه کره جنوبی، ژاپن و ایالات متحده، و عدم اعتماد به تضمین‌های امنیتی متحدان تمرکز می‌کند.

اما سایر نظریه‌ها و شواهد ارائه شده در این پژوهش نشان می‌دهند که نظریه نورنالیستی اشاعه هسته‌ای به هیچ وجه کافی نبوده و تبیین کاملی از مورد کره‌شمالی ارائه نمی‌دهد. آن‌گونه که سایر نظریه‌های بررسی‌شده در این پژوهش نشان می‌دهند، عوامل مهمی نظیر فرهنگ، ایدئولوژی، هویت ملی و برجستگی بوروکراتیک ارتش کره‌شمالی نیز بر پیگیری روند تولید و اشاعه سلاح‌های هسته‌ای از جانب این کشور تأثیرگذار بوده‌اند. افزون بر این، عامل مهم دیگری که مورد غفلت نظریه نورنالیستی و نیز سیاست بوروکراتیک و سازه‌انگاری قرار گرفته است، عامل شرایط زمانی است که گاهی باعث جایگزینی یک محرک اشاعه هسته‌ای با دیگری می‌شود. از این رو، آنچه می‌توان به‌عنوان نقص تمامی این نظریه‌ها در نظر گرفت، ارائه تبیین‌ها و تحلیل‌های تک‌علتی از اشاعه هسته‌ای و از جمله در ارتباط با کره‌شمالی است. از این رو، پیشنهاد پژوهش حاضر برای اصلاح نظریه‌های موجود اشاعه هسته‌ای و بدین ترتیب ارائه راه‌حل برای کمک به عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، توجه جدی به پیچیدگی علی، پرهیز از یکسونگری و حرکت به سمت «تبیین‌های چندعلتی» در زمینه اشاعه هسته‌ای و از جمله مورد کره‌شمالی است.

منابع

الف) فارسی

- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۸۷)، **کتاب سبز کره شمالی**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رستمی، علی‌اکبر (۱۳۸۶)، «پرونده هسته‌ای کره شمالی و تأثیر آن بر پرونده هسته‌ای ایران»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال پانزدهم، شماره ۵۸، بهار.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۶)، «آزمایش هسته‌ای کره شمالی: علل و پیامدها»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال پانزدهم، شماره ۵۸، بهار.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹)، **اصول روابط بین‌الملل**، تهران: میزان.
- گارنت، جان سی. (۱۳۸۸)، **عقل سلیم و نظریه سیاست بین‌الملل**، ترجمه نورمحمد نوروزی، تهران: گام نو.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، **نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

ب. انگلیسی

- Ahn, Mun Suk (2011), "What Is the Root Cause of the North Korean Nuclear Program?", **Asian Affairs: An American Review**, Vol. 38, Issue 4.
- Alden, Chris and Amnon Aran (2012), **Foreign Policy Analysis: New Approaches**, London And New York: Routledge.
- Cebul, Matthew D. (2013), "Atomic Autocrats: Authoritarian Regime Type and the Pursuit of Nuclear Weapons", Senior Thesis, **Haverford College, Political Science Department**.
- Choi, Sungyeol, IlSoon Hwang and Joohee Kim, (2010), "Multinational Approach Focusing on North Korea's Nuclear Ambition", **Department of Nuclear Engineering, Seoul National University**.
- Collins, Alan (ed) (2010), **Contemporary Security Studies**, Oxford: Oxford University Press, Second Edition.
- Frey, Karsten (2006), "Nuclear Weapons As Symbols: The Role of Norms In Nuclear Policy Making", **Institute Barcelona D'estudis Internacionals, IBEI Working Papers**, No. 3.
- Habib, Benjamin (2011), "Nonproliferation And The North Korean Nuclear Weapons Program: Impotence Meets Ambition", Thesis (Ph.D.), **School Of International Studies, Flinders University**.
- Hymans, Jacques E. C. (2008), "Assessing North Korean Nuclear Intentions and Capacities: A New Approach", **Journal of East Asian Studies**, Vol. 8, Issue 2, May-August.
- Ji, Yewon (2009), "Three Paradigms of North Korea's Nuclear Ambitions", **Journal Of Political Inquiry**, Issue 2, spring.
- Karacasulu, Nilufer and Elif Uzgoren (2007), "Explaining Social Constructivist Contributions To Security Studies", **Perceptions**, Summer-Autumn.
- Kolisnyk, Ben (2010), "The Limitations of Extant Theories of Nuclear Proliferation to Explain the Case of the Democratic People's Republic of Korea", Thesis, **Faculty of Graduate Studies of the University of Manitoba, Department of Political Studies**.

Kwak, Geunho (2008), "Deterrence and Engagement: U.S. and North Korean Interactions Over Nuclear Weapons Since The End Of The Cold War", **Naval Postgraduate School, Monterey, California.**

Levornik, Zoe I. (2011), "Nuclear Dialogues: A Constructivist Approach To Nuclear Proliferation", **University Of Haifa, School Of Political Science, Division Of International Relations.**

Mansourov, Alexandre Y. (1995), "The Origins, Evolution and Current Politics Of The North Korean Nuclear Program", **The Nonproliferation Review**, Vol. 2, Issue 3.

McEachern, Patrick (2010), **Inside The Red Box: North Korea's Post – Totalitarian Politics**, New York: Columbia University Press.

Moltz, James Clay and Alexandre Y. Mansourov (eds) (2000), **The North Korean Nuclear Program: Security, Strategy, and New Perspectives From Russia**, London And New York: Routledge.

Park, Ki-Tae (2010), "Analyzing North Korea's Decision-Making Process On It's Nuclear Weapons Programs With The Rational Choice And Cognitive Choice Models", **Pardee RAND Graduate School.**

Roth, Ariel Ilan (2007), "Nuclear Weapons In Neo-Realist Theory", **International Studies Review**, Vol. 9, Fall.

Sagan, Scott D. (winter 1996/7), "Why Do States Build Nuclear Weapons? Three Models In Search Of a Bomb", **International Security**, Vol. 21, No. 3.

Waltz, Kenneth N. (1995), "Peace, Stability And Nuclear Weapons", **Institute On Global Conflict And Cooperation, University Of California.**

Walt, Stephen M. (2005), "The Relationship Between Theory And Policy In International Relations", **The Annual Review Of Political Science**, Vol. 8.

Waltz, Kenneth And Scott Sagan (2003), **The Spread of Nuclear Weapons: A Debate Renewed**, W. W. Norton And Company, New York. London.

National Security and Nuclear Proliferation (With Emphasis on North Korea)

Abstract

Nuclear proliferation, since the first use of nuclear weapons by the United States against Japan, have been one of the key issues in international security. The NPT did not stop the nuclear proliferation by “non-nuclear states”. There were also efforts against nuclear proliferation. At the first, much of solutions offered by politicians and theorists was based on creation of international non-proliferation regimes and Multilateral Export Control Regimes. Critics of these solutions argue that they didn’t pay attention to motives of nuclear proliferation. In addressing this problem, thinkers of international relations and security theorized motives of nuclear proliferation. Here, by use of explanatory method, we try to answer the question: “what is the relationship between national security and nuclear proliferation?”, with emphasis on nuclear North Korea. We conclude that “it seems that the main motive of states (including North Korea) to going nuclear is external security threat (regional and international), but better understanding of proliferation puzzle entails «multi-causal explanations»”.

Keywords: nuclear proliferation, neorealism, bureaucratic politics, constructivism, nuclear North Korea.